حقایق غیر مادی ریاضی و سؤالاتی برای فهمیدن مجردات

شاگرد: برای تشخیص ذهن الهی و مرز آن آیا بحث کرده‌اید؟

استاد: برای تشخیص آن که خیلی بحث کرده‌اند. اصلش این است: جاهایی که به‌دلیل واضح فلسفی، بلکه فوق فلسفی، یعنی مشترک بین البشر می‌گوییم که ریخت اینجا ریخت ماده نیست و جاهایی که نزد کل بشر به‌وضوح نشان دهیم که این ماده و انرژی و ... نیست. مثل ایده که عرض کردم وقتی این تابلو را خراب هم کنید، ایده جایی نمی‌رود. ایده در موطن خودش هست. جاهایی که شما تجرد را جلو چشم کل بشر بیاوری، این ماشین نمی‌تواند به آنجا دست‌اندازی کند.

شاگرد: شما می‌گویی واردِ بحث‌های فلسفی نشوی، درحالی‌که باید تعریفی از تجرد داشته باشیم.

استاد: تعریف‌های خوبی داریم. تجرد یعنی بریء بودن. هر چیزی که شما به‌عنوان یک امر مثبت قرار بدهی، بریء بودنش یعنی غیر آن. شما ماده را جرم می‌گویی، تجرد از جرم. اگر ماده را موج می‌گویی، تجردش یعنی غیر موج؛ تموج نباشد و جرم نباشد. اگر ماده را به انرژی تعریف می‌کنی، می‌گویی غیر ماده یعنی انرژی نباشد.

شاگرد۲: تعریف سلبی می‌کنید؟ ایجابی نمی‌گویید؟ خُب چه هست؟

استاد: من دارم مفهوم مجرد را عرض می‌کنم که این مانعی ندارد. معروف است که گفته «رو مجرد شو مجرد را ببین». چون آن، این نیست؛ ما همین اندازه می‌فهمیم که این نیست و قطع داریم. آنچه که من عرض کردم، این بود: در ذهنم راه‌کارهایی هست برای آیندهٔ اذهان بچه‌ها که درس می‌خوانند؛ یعنی این مجردها جلوی چشم‌شان بیاید و آن‌ها را ببینند. در همین فضای فیزیکالیسم که در آزمایشگاه می‌روند، وقتی خدشه‌های فلسفی می‌کنیم که از کجا می‌بینی؟ چشمت خطا کرده؟ به این‌ها اعتنا نمی‌کنند. وقتی هم چیزهایی که چشم عقل بشر می‌بیند را به او نشان دادیم، به‌نحوی‌که در موطن تجرد، آن‌ها را دید، دیگر به این اشکالاتی که شما چه می‌گویی و ... اعتنائی نمی‌کند.

شاگرد: وقتی می‌بیند، می‌تواند توصیف ایجابی کند؟ مثلاً یکی مورد آن را بگویی که چه توصیف ایجابی‌ای می‌کند؟ جرم نیست، انرژی نیست و ... چه هست؟

استاد: یکی از بهترین چیزها، جمله‌ای بود که گودل گفته بود. گفت وقتی چشم باز می‌کنم و این کتاب را می‌بینم، چه فرقی می‌کند با این‌که عقل من چشم باز می‌کند و قاعده فیثاغورس را می‌بیند؟ دارم می‌بینم. فقط آن را در یک موطنی می‌بینم که با چشم عقل است. وقتی دارد

می‌بینند، حتماً باید با این چشم سر باشد؟! همه در چشم عقل مشترک هستند. جمله معمی گفت؛ گفت حقائق ریاضی که نه جرم است، نه انرژی است را چشممان می‌بیند، اما دیدنی مناسب خودش.

شاگرد۲: هوش قوی این چشم را ندارد؟

استاد: بله.

شاگرد۲: از کجا معلوم که ندارد؟

استاد: موطن آن، آنجاست. یکی از چیزهایی که در افلاطونگرائی خیلی مهم بود، استقلال معقولات از عاقل بود. روی مبنای ارسطو، عاقل، معقول را از جزئیات تجرید می‌کرد، لذا معقول ارسطویی به عاقل بند بود. اما بر مبنای افلاطونگرائی درست برعکس بود و عاقل، در معقول مستقل فانی می‌شد، یعنی موطن آن را طوری درک می‌کرد که می‌دید آنجایی است و برای اینجا نیست.

شاگرد: برای نشاندادن تجرد، مثال بزنید.

استاد: آن را یک مقاله کرده‌اند. یک مثال آن علامت جمع بود. ساده است و با چند سؤال به مقصود می‌رسیم. یکی سؤال کردن طبیعت از دل مصداق، کندن طبیعت از دل زمان و مکان، سؤالات ساده‌ای بود که فوری اذهان می‌بینند. یعنی اذهان با یک مجردات دمساز است که اینها را در دل زمان و مکان افراد می‌بینند. شما با چند سؤال ساده، ذهن را در آن سطحی می‌بری که خود طبیعت را می‌بینند، بدون اینکه در زمان و مکان ای در افراد فانی باشد؛ هشت سؤال بود.

والحمد لله رب العالمین

بازبینی #2
ایجاد شده 10 فوریه 2025 12:25:18 توسط ... .
به روزرسانی شده 10 فوریه 2025 12:43:45 توسط ... .